

## ادب برابر خدا؛

### روش الگویی پیامبران اولوا العزم به هنگام دعا

علی حسین زاده\*

#### چکیده

در این تحقیق، یکی از بهترین روش‌های تربیتی، یعنی روش الگویی مورد بررسی قرار گرفته است. این روش در رفتار انبیای اولوا العزم در برابر خداوند منان به هنگام گفت و گو، درخواست و دعا به پیشگاه حضرت حق مورد دقت قرار گرفته است تا همه بهترین سبک گفت و گو، بهترین نوع سخن در برابر خدا را از این الگوهای معصوم<sup>ع</sup> درس بگیرند. در ابتدا، ضمن بحث کوتاهی در باره الگو، به ادب حضرت نوح<sup>ع</sup>، ابراهیم<sup>ع</sup>، موسی<sup>ع</sup>، عیسی<sup>ع</sup> و ادب حضرت محمد<sup>ص</sup> پرداخته ایم. با روش تحلیل محتوا، نوع خطاب، افعال قابل استناد به خدا، خواسته‌های اصلی و عناوین برگزیده برای هر دعا، در این پژوهش مورد بررسی قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: دعا، دعوت، ادب، روش الگویی پیامبران اولوا العزم.

---

\* استادیار دانشگاه کاشان. دریافت: ۸۸/۸/۵ - پذیرش: ۸۹/۱/۱۵

## مقدمه

یکی از مؤثرترین شیوه‌های تربیتی روش الگویی است. نقشی که انبیا در تبلیغ و دعوت این ایفا می‌کردند، فراتر از ابلاغ صرف پیام به مردم بوده است. آیات شریف قرآن نشان می‌دهد که انبیا تنها به فکر ابلاغ پیام به مردم نبودند، بلکه در راستای دعوت خویش، همه تلاش خود را برای تغییر رفتار مردم به کار می‌بستند. حضرت نوح علیه السلام در طول ایام تبلیغ خود، با رساندن پیام به چشم و گوش مردم، وظیفه تبلیغی خود را پایان یافته ندید، پس از آن همه سختی و مشقتی که تحمل کرد و تأثیر چندانی بر قوم خود نیافت، از خداوند متعال چاره جویی کرد. وی از خدا خواست روشی بیابد تا دعوتش در دل مردم نفوذ کند. عرض کرد:

پروردگارا، این‌ها مرا نافرمانی کردند و به دنبال کسی رفتند که ازدیاد مال و اولادش جز زیان به بار نمی‌آورد. این‌ها بسیاری را گمراه کردند. خدایا، چه کنم تا دعوتم بر دل آنها اثر کند و در جامعه معصیتی صورت نگیرد و بتی پرستش نشود. خدای من، اگر این‌ها را رها کنی، بندگانت را گمراه می‌کنند و فرزندان ستمکار به دنیا می‌آورند (نوح: ۲۱).

این تنها به حضرت نوح علیه السلام اختصاص ندارد، بلکه سایر انبیای اولوا العزم نیز خواستار تغییری در درون مردم بودند.

شهید مطهری می‌فرماید:

ممکن است افرادی بیرسند، چرا قرآن این همه، امر دعوت را کار دشواری تلقی کرده است؟ همه پیام‌رسانی‌ها این قدر مشکل نیست. پس باید انواع آن را بررسی کنیم. ابلاغ در یک مرتبه فقط ابلاغ به حس است. بدیهی است این پیام‌رسانی، کار آسانی است. ولی آیا پیامبران که بلاغ مبین دارند، وظیفه آنها فقط این است که مطلب را به گوش مردم برسانند؟ چنین نیست، بلکه بالاتر از ابلاغ به حس و ابلاغ به چشم یا گوش، ابلاغ به عقل و فکر است؛ یعنی مطلب را باید طوری بیان کنند تا در عقل نفوذ کند. عقل، دروازه اش بسته است و جز با ابزار و مرکب برهان و استدلال و به تعبیر قرآن، حکمت، پیامی را در خود نمی‌پذیرد. حال آیا ابلاغ به عقل کافی است؟ نه، این مرحله اول است. پیام الهی گذشته از این که در عقل باید نفوذ کند؛ باید در دل‌ها نفوذ کند، یعنی باید در عمق روح بشر وارد شود و تمام احساسات او، یعنی تمام وجودش را در اختیار بگیرد. به همین جهت، پیامبران که می‌توانند بشر را در راه حقیقت به حرکت درآورند. پس پیغمبران، گذشته از این که پیام خودشان را به عقل مردم می‌رسانند، کار بزرگتری می‌کنند که پیام را به دل می‌رسانند.<sup>۱</sup>

این نوع ابلاغ به بیش از انذار و تبشیر نیازمند است. معنای جمله «ما ارسلناک الا مبشراً و نذیراً» این است که تو در قبال عمل زشت مردم تقصیری نداری. به همین دلیل، سخن برخی از مفسران که گفته‌اند: «مراد این است که ما تو را تنها مبشر مؤمنین و منذر کافرین فرستاده ایم، پس دیگر درباره ایمان نیاوردن کفار غم مخور»<sup>۳</sup> صحیح نیست. رساندن پیام به عمق وجود انسان‌ها به گونه ای که آثارش در رفتار آنها جلوه کند، اهمیت روش الگویی را بیشتر روشن می‌کند. الگوها در تعیین رفتار مطلوب نقش فراوانی دارند؛ چرا که مردم به دنبال این هستند که به صورت کاربردی برای بروز حالت های درونی، رفتار مناسبی را ببینند تا با انجام آن، پاسخ مثبتی به گرایش های خود داده باشند.

### واژه الگو

واژه «الگو» به معنای روبر، مدل، سرمشق، مقتدا، اسوه، قدوه، مثال و نمونه است،<sup>۴</sup> در میان معانی ذکر شده، مقتدا، اسوه و قدوه مختص انسان است، معنای مشترکی که برای این سه وجود دارد، عبارت است از فردی که به لحاظ ویژگی‌ها و خصوصیاتش، صلاحیت یافته تا دیگران از او تبعیت و پیروی نمایند. گرچه واژه الگو، به انسان نمونه اختصاص ندارد، شامل سایر موجودات نمونه نیز می‌شود، اما با توجه به این که در اصطلاح روان‌شناسی و علوم تربیتی، معمولاً واژه «الگو» برای انسان نمونه استعمال می‌شود، همین واژه را البته با توجه به معنای خاص آن به کار می‌بریم.

در روان‌شناسی، اصطلاحات Modeling, Observation learning, Social learning با این شیوه مناسب دارد. «Modeling»، یک فن رفتار درمانی است که برای تغییر رفتار، ضمن یادگیری ادراکی و با فرصت و امکان دادن به فرد، که از یکی تقلید کند، به کار می‌رود. همچنین تعریف «روش و شیوه انتخاب از الگوهای رفتار بدنی و کلامی مشهود، الگوهای خاص رفتار برای تقلید» برای اصطلاح (Modeling) مطرح است. (Observation) learning نیز به تغییر نسبتاً مدام در رفتار، که قسمت عمده اش نتیجه مشاهده رفتار دیگری است، اطلاق شده است.<sup>۶</sup>

با توجه به نقش مهم مشاهده و الگو در یادگیری، نظریه یادگیری اجتماعی شکل گرفت. بر مبنای این نظریه، که بر نقش مشاهده، تقلید و الگوبرداری از رفتارهای مشاهده شده در دیگران مبتنی است، شخص می‌تواند با مشاهده دیگران، از یادگیری بهره مند شود.

در بحث الگو در قرآن مجید، نه تنها ما به دنبال تغییر و تعدیل رفتار، بلکه به دنبال اصلاح نگرش‌ها و انگیزه‌ها نیز هستیم. از سوی دیگر، تبعیت از الگوها به طور صحیح و آگاهانه، مطلوب است و انسان‌ها از تقلیدهای ناآگاهانه و کورکورانه برحذر داشته شده‌اند. با توجه به آنچه بیان شد، روش الگویی در قرآن مجید را می‌توان چنین تعریف کرد: ارائه رفتار مطلوب از طریق نقل سرگذشت پیشینیان تا دعوتی عملی برای مردم جهت به کمال رساندن استعدادهای درونی باشد. اسوه‌های بشری و نمونه‌های متصل به وادی ربوبیت، انسان‌هایی هستند که به لحاظ استعدادها و ویژگی‌ها و منش و شخصیت برتر، قابل تحسین خود، توجه دیگران را به خویش جلب می‌نمایند. آنان را وادار به پیروی و تبعیت از خود می‌کنند؛ چرا که ایشان در برخورداری از کمالات انسانی و تزیین به اخلاق و فضایل، سرآمد دیگران هستند.

در علوم تربیتی، یکی از اصطلاحات بسیار رایج، «مدل رفتار» یا الگوی رفتار است که مراد از آن، طرح و مجموعه رفتاری است که شخصی آن را دارا است. الگو از سویی به طرح‌ها و برنامه‌های گوناگون، اعم از تربیتی، اجتماعی، اقتصادی یا سیاسی گفته می‌شود و از سوی دیگر، به نمونه‌های عینی و خارجی یک طرح عملی و یا اجتماعی، اقتصادی، اخلاقی یا مذهبی، اطلاق می‌گردد. کاربرد آن در هر دو مورد بسیار است. در علوم اجتماعی Pattern معنای مدل، گونه و هنجار از آن برمی‌آید. الگو، چیز شکل گرفته در یک گروه اجتماعی است، به این منظور که به عنوان مدل یا راهنمای عمل در رفتارهای اجتماعی به کار آید.<sup>۸</sup>

از نگاه کارکردی و روانی - اجتماعی باید گفت: الگوها آن شیوه‌های زندگی هستند که از صورتی فرهنگی منشأ می‌گیرند. افراد به هنگام عمل به طور طبیعی با این الگوها سروکار دارند و اعمالشان با آنها تطابق می‌یابد. انسان‌ها از طریق آموزش و جذب، در یک فرهنگ خاص شبکه‌ای از عادات و واکنش‌هایی کسب می‌کنند که موجب تطابق آنان با شیوه‌های کلی رفتار گروه باشد.<sup>۹</sup> الگو پذیری، تقلید و تربیت، مفاهیمی مرتبط و نزدیک به هم می‌باشند. هر سه مفهوم در روان‌شناسی از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند. الگوپذیری زمینه و مقدمه لازم برای تقلید است، تقلید هم یکی از سازکارهایی است که تربیت از طریق آن صورت می‌پذیرد.

قهرمان جویی یا قهرمان پرستی یکی از جلوه های روانی است که در سرشت اولیه بشر نهاده شده است. بشر همواره در پی گمشده ای جستجو می کند، در تکاپو و تلاپوی قهرمانی پر شکوه و جلال و پیشوایی درخور ستایش است: «قهرمان پرستی را اصولاً یکی از تجلیات اصیل روانی انسان دانسته اند که در فطرت و نهاد انسان حضوری بارز دارد».<sup>۱۰</sup> قهرمان، انسانی است ممتاز که در نظر جستجوگر و انتخاب گر خویش، از صفات ویژه یک انسان متعالی، دوست داشتنی و شایسته تقلید و پیروی، بهره دارد. امتیاز، ویژگی، کمال، بایستگی و شایستگی قهرمان، ممکن است در یک جهت یا در جهات گوناگون باشد. الگو در جوامع مختلف، عامل مهمی در صلاح و فساد جامعه محسوب می شود. مؤمنان همواره انبیا را تجسمی کامل از مکتب یافته اند. علاوه بر این، از گفتارشان درس آموخته اند، آنها را قهرمان صحنه های مختلف می دانسته اند و به آنان تأسی می جسته اند. با نگاهی گذرا به قرآن، به اسوه های متعددی بر می خوریم. حضرت یوسف علیه السلام اسوه ایستادگی در برابر شهوات است. حضرت ابراهیم علیه السلام قهرمان توحید است. حضرت نوح علیه السلام قده مقاومت و پایداری است. حضرت یعقوب علیه السلام اسوه صبر و تحمل، حضرت اسماعیل علیه السلام الگوی ایثار و حضرت خاتم صلوات الله علیه اسوه حسنه و مقتدای همه است. این روش، یکی از مؤثرترین شیوه های تربیت و تبلیغ است.

«عملی ترین و پیروزمندانه ترین وسیله تربیت، تربیت کردن با یک نمونه عملی و سرمشق زنده است. الگو به مردم عرضه می شود تا هر کس به اندازه ظرفیت و استعدادش، از آن شعله فروزان نور بگیرد. اسلام، سرمشق دادن را بزرگترین وسیله تربیت می داند.»<sup>۱۱</sup> با توجه به این که فضای تعلیم و تربیت زیر پوشش عناصر گوناگونی قرار دارد که همه آنها می تواند الگوپرداز و سرمشق ساز باشد، با این حال هیچ عنصری به اندازه مربی و معلم الگوسوز یا الگو ساز نیستند. در رفتار و رهنمودهای علمی و نظری معلمان و اصولاً مسئولان تعلیم و تربیت مدارس، به رفتار و افکار شاگردان چنان سازمان می دهد که به صورت الگو و سرمشق زندگانی آنها درآید. اگر معلمان، فلسفه، تعلیم و تربیت مطلوب را که صرفاً متکی به مطالعات علمی و تحقیقات نظری نیست، باز یابند، متوجه می گردند که ارزش های اخلاقی و انسانی، هم وزن با ارزش های علوم و یا برتر از آن است. هیچ جامعه ای نمی تواند به زندگانی و حیات اجتماعی خود ادامه دهد، مگر آنگاه که مبانی

عمومی انسان و الگوهای عالی را که سازنده عادات اخلاقی است، شناسایی کرده، خود را موظف به همگامی و هماهنگی با آنها بداند.<sup>۱۲</sup>

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «مردم را با عمل دعوت کنید، نه با زبان.»<sup>۱۳</sup> همه حرکات، سکنت، اشاره‌ها و حتی واژه‌هایی که از سوی مربی، معلم و مبلغ در خلال انجام وظیفه به کار می‌رود، به شدت در کودکان و نوجوانان اثر می‌گذارد. خداوند در آیه شریفه ۲ سوره صف می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون.» باید بین رفتار و گفتار، همسانی و همخوانی وجود داشته باشد تا گفتار تأثیر کند. این دلیلی است بر اهمیت بیشتری که در تربیت الگویی است. باید با الگو شدن عملی، فضای پرتفاهم و مناسبی در جامعه ایجاد کرد. در غیر این صورت جوانان جامعه، با دیدن دوگانگی بین شعار و عمل، بسیار سریع از مسئولان جامعه، دل زده شده، از آنها فاصله خواهند گرفت و دیگر نه تنها به سختی به اسوه‌ها و الگوهایی که مدعی دفاع از آنها هستند، توجه می‌کنند، بلکه گرایش آنها به قطب مخالف، خود به خود تسهیل می‌شود. این مطلب، نشان دهنده این نکته است که روش الگویی یکی از مؤثرترین روش‌های تأثیرگذاری است. اگر بزرگان جامعه ای صرفاً بر شعار تکیه کنند عمل آنها همان شعارشان باشد، فرهنگ غالب بر افکار و رفتار عموم مردم، شعار صرف خواهد شد. بنابراین، اگر می‌خواهیم مردمی را به رفتاری مناسب بکشانیم، باید نه تنها با گفتار، بلکه با عمل، آنان را دعوت کنیم. حال تربیت الگویی را در ادب انبیای اولوا العزم در برابر خدا در قرآن را بررسی می‌کنیم.

ادب هیأت زیبا و پسندیده‌ای است که طبع و سلیقه هر مؤمنی، سزاوار می‌داند هر عملی را مطابق آن انجام دهد.

#### ۱. ادب حضرت نوح علیه السلام

یکی از آدابی که حضرت نوح علیه السلام در محاوره با قوم خود رعایت می‌فرمودند، ادب در ثنای الهی بود. این یکی از مصادیق تبلیغ عملی است. از نظر مرحوم علامه طباطبایی، این نوع ادب در قرآن بسیار زیاد است. دست کمی از تبلیغ قولی ندارد، بلکه مؤثرتر از آن است.<sup>۱۴</sup> خدای متعال از حضرت نوح علیه السلام در محاوره ای که میان او و قومش واقع شده، چنین حکایت می‌کند:

مردم به حضرت نوح علیه السلام گفتند: ای نوح، با ما زیاد مجادله کردی، اگر راست می‌گویی

بلایی را که ما را بدان می‌ترسانی بر سرمان بیاور. آن حضرت فرمود: مطمئن باشید که اگر خدا بخواهد بلا را بر سرتان خواهد آورد. شما نمی‌توانید خدا را عاجز کنید. اگر خدا بخواهد شما گمراه باشید، نصیحت من به شما سودی نمی‌دهد، گرچه فراوان نصیحتتان کنم. اوست پروردگار شما و به سوی او باز خواهید گشت. (هود: ۳۴)

حضرت نوح علیه السلام در این محاوره و گفت و گو، بلا و عذابی را که مردم فکر می‌کردند به دست حضرت نوح است و او را به آوردن آن می‌خواندند تا به خیال خود عاجزش کنند، از خود نفی کرد، به پروردگار خویش نسبت می‌دهد و با واگذاری مسئله به مشیت الهی، با گفتن کلمه «ان شاء» و پس از آن، با بزرگ دانستن خدا و گفتن «و ما انتم بمعجزین»، ادب را به نهایت رسانید. حضرت از خداوند با واژه «الله» سخن گفت. واژه «ربی» را در این جا به کار نبرد؛ زیرا مدلول لفظ «الله» کسی است که هر جمال و جلالی به سوی او منتهی می‌شود. حضرت می‌خواست محوریت خداوند را در همه امور به آنان ابلاغ کند. همچنین تنها به نفی قدرت بر آوردن عذاب از خود و اثبات آن برای خدا اکتفا نکرد، بلکه این را هم اضافه کرد که اگر خدا نخواهد که شما از نصیحت من سودی ببرید، هرگز منتفع نخواهید شد. وی با این جمله، نفی قدرت را از خود و اثباتش را برای خدا تکمیل کرد. علاوه بر آن، این نفی را با جمله «هو ربکم و الیه ترجعون» تعلیل نمود.<sup>۱۵</sup> حضرت، با نشان دادن فقر مطلق در بندگان و مخلوقات، برای مخاطبان خود ثابت کرد که او در تمام برنامه هایش، الگوی وابستگی به حضرت حق است. با رفتار خود معنای این جمله را توضیح داد که «انتم الفقراء الی الله» شما مخلوقات، همه وابسته به خدا هستید.

از جمله آداب حضرت، ادبی است که خدای متعال آن را در داستان حضرت با فرزندش نقل کرده و فرموده است: «نوح خدای خود را ندا کرد و چنین عرض کرد: «پروردگارا به درستی که فرزند من از اهل بیت من است، وعده تو هم حق است و تو احکم الحاکمین هستی»». (هود: ۴۵)

رعایت ادب در این گفتار، به این است که حضرت، تنها واقعیتی که در ذهنش بود، بیان کرد. وی چیزی که نمی‌دانست مصلحت او در آن هست یا نه هرگز، تقاضا نکرد. ظاهر گفتار نوح علیه السلام این است که می‌خواهد دعا کند که فرزندش از غرق شدن نجات یابد. البته شکی در این نیست، اما از تدبیر در آیات این داستان، کشف می‌شود که حقیقت امر، غیر از آن چیزی است که از ظاهر کلام، استفاده می‌شود؛ زیرا از یک سو خداوند دستور داده که

او خود و اهل بیتش و همه مؤمنان را سوار بر کشتی کند و آنان را وعده داده است که نجاتشان دهد. از میان آنان کسانی را که عذابشان حتمی بوده، استثنا کرده که یکی از آنان همسر اوست. اما فرزندش در سوار شدن کشتی مخالفت امر پدر کرد. معلوم نیست که او به دعوت پدر کفر ورزیده باشد و از دعوت او اعراض نموده باشد. پس احتمال می‌رود که او نیز اهل نجات باشد. از سوی دیگر، به نوح وحی فرستاده شد و حکم حتمی اعلام شد: «کشتی بساز و در باره کسانی که ظلم کردند، از من درخواست عفو مکن؛ چرا که آنان غرق شدنی هستند.» (هود: ۳۷). سؤال این است که آیا مقصود از کسانی که ظلم کردند، خصوص کسانی است که به دعوت نوح کفر ورزیدند، یا مراد مطلق اقسام ظلم است؟ این نکته مبهم است. گویا همین احتمالات، نوح را درباره فرزندش به تردید انداخته است و به جهت همین شک و تردید بود که حضرت نوح علیه السلام جرأت نکرد به طور قطع نجات فرزند خود را درخواست نماید، بلکه سؤال خود را با تردید و دو دلی مطرح کرد؛ زیرا وی به برخی از عواملی که در سرنوشت فرزندش مؤثر بودند، آگاه بود.

این ادبی پسندیده است که بنده از آنچه می‌داند، تجاوز نکند. چیزهایی که مصلحت و مفسده آن معلوم نیست، از مولای خود نخواهد. حضرت نوح علیه السلام تنها آنچه را می‌دانست و بدان ایمان داشت، بیان کرد. تنها وعده الهی را بیان کرد و چیزی بر آن نیفزود. به جهت همین ادب، خداوند نیز او را معصوم و محفوظ نگه داشت و قبل از این که کلام نوح تمام شود، به صورت احتمالی اسائه ادبی از او سربزند، خداوند کلام خود «و اهلک» را برایش تفسیر کرد. مراد از اهل، اهل صالح است، نه هر خویشاوند، فرزند تو صالح نیست.

شاید هم بتوان گفت: حضرت می‌دانست که منظور واقعی از اهل، اهل صالح است. این منظور پس از استثنای همسر روشن‌تر شد. اما حضرت نسبت به کفر فرزندش علم نداشت. از باب حکم بر ظاهر امر، او را صالح پنداشته بود. خداوند او را نسبت به واقع امر مطلع کرد؛ زیرا با توجه به آیه «ولا تخاطبونی فی الذین ظلموا انهم مغرقون»، ممکن نیست که حضرت به نجات فرزند خود با این که کافر محض باشد، رضایت دهد. این مطلب از سخن خود حضرت فهمیده می‌شود که عرضه داشت: «رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا.» پروردگار من: هیچ کافری را بر روی زمین باقی نگذار. (نوح: ۲۴).

وقتی حضرت نوح علیه السلام پاسخ خداوند منان را شنید، پیش از آن که حاجت خود را بیان



کند، با نهایت ادب در مقام توبه، که در حقیقت شکرگزاری از تادیب الهی است، عرض کرد: «پناه می‌برم به تو از این که درخواستی کنم که بدان علم ندارم» (هود: ۴۷). این رفتار از سوی حضرت نشان می‌دهد که انسان در تمام حالات باید به خداوند منان پناه ببرد. حضرت نوح علیه السلام در پایان سخن خود، چنین می‌گوید: «پروردگارا، مرا و پدر و مادر مرا و هر کسی را که با داشتن ایمان به خانه ام درآید و جمیع مؤمنان و مؤمنات را بیمارز و ستمکاران را جز بر هلاکتشان نیافزا». (نوح: ۲۸) این ادب الهی است که پدر، مادر و مؤمنانی که به حضرت ایمان آوردند و به دعوتش گرایش پیدا کردند، از نظر دور ندارد و خیر دنیا و آخرت را برایشان بخواهد. حال چرا حضرت ابتدا برای خود دعا کرده عرض کرد: «رب اغفر لی» و برای مردم دعا نکرد؟ آیا این گونه درخواست، شائبه خودخواهی و نوعی دوری از ادب را تداعی نمی‌کند. در پاسخ باید گفت: حضرت ابتدا خود را دعا کرد؛ زیرا کسی که پیشوا و جلودار مردم است، دعا به جان خویش، دعا به حال مردم است.<sup>۱۷</sup> پس تقدم و تأخر در دعا نیز روی حساب، طرح و برنامه است. حضرت با انتخاب جملات و گزاره‌هایی مشخص، نحوه درخواست و دعا را به آنان نشان داد.

## ۲. ادب حضرت ابراهیم علیه السلام

از جمله آدابی که حضرت ابراهیم علیه السلام در برابر خداوند متعال رعایت کرده است، ادبی است که قرآن مجید آن را چنین بیان فرموده است: «فانهم عدو لی الا رب العالمین» من همه معبودها جز پروردگار عالمیان را دشمن خود می‌دانم (شعراء: ۷۹-۷۵). آن‌گاه حضرت در مقام توصیف رب العالمین می‌فرماید: «پروردگاری که مرا آفرید، هم او هدایت‌م خواهد کرد. پروردگاری که مرا غذا و آب می‌خوراند... و وقتی بیمار شوم، بهبودیم می‌بخشد. پروردگاری که مرا می‌میراند، سپس زنده ام می‌کند. پروردگاری که امیدوارم خطاهای مرا در روز جزا بیامرزد.»

در این کلام، حضرت ابتدا پروردگار خود را به ثنای جمیل حمد می‌کند، آن گونه که ادب عبودیت اقتضا می‌کند. این ثنا، اولین ثنای مفصلی است که خداوند از آن حضرت حکایت کرده است. در این ثنا، حضرت که عنایت پروردگار خود را از ابتدای خلقتش تا زمان بازگشت به سوی او مورد توجه قرار داده، و خود را در برابر او فقیر و محتاج محض دانسته به گونه‌ای که قادر بر هیچ کار نیست.

ادب دیگری که حضرت ابراهیم علیه السلام مراعات نموده، این است که مرض را به خود نسبت داده و گفته است: وقتی که مریض می شوم، او شفایم می دهد. گرچه مرض هم از حوادث است و از این نظر بی ارتباط با پروردگار نیست، اما در این جا گویا خواسته چنین ادعا کند که از خدای متعال کاری که در قضاوت بنده منفی تلقی شود نیز از خدای جمیل صادر نمی شود.

دعاهایی که حضرت ابراهیم علیه السلام در آخر عمر خود کرده، قرآن کریم از آن حضرت چنین نقل می فرماید:

پروردگارا این شهر را شهر امنی قرار ده و مرا و فرزندانم را از این که بتها را پرستش کنیم، دور بدار. پروردگارا! بتها، بسیاری از مردم را گمراه کرده اند. پس هر کس از من پیروی کند، او از من است. و هر کس نافرمانیم کند، تو بخشنده و مهربانی. پروردگارا ذریه خود را در بیابانی بی آب و علف در کنار بیت الحرام تو سکونت دادم. خدایا برای این که نماز اقامه کنند. پس تو دلها را از مردم به سوی ایشان معطوف بدار. و از میوهها روزیشان فرما، شاید که تو را شکر گذارند. پروردگارا ما! به درستی که تو می دانی آنچه را که ما پنهان می داریم و آنچه را که آشکار می سازیم. چیزی در زمین و آسمان بر خدا پوشیده نیست. سپاس خدای را که در سنین پیری اسماعیل و اسحاق را به من داد. خدای من به تحقیق شنوای دعا است. پروردگارا مرا و ذریه ام را اقامه کننده نماز قرار بده. ای پروردگار ما! دعایم را قبول فرما. پروردگارا! مرا و پدر و مادرم را و جمیع مؤمنان را در روزی که حساب بر پا می شود، بیامرزد. (ابراهیم: ۳۶ - ۴۱)

ادبی که حضرت ابراهیم علیه السلام در این دعا به کار برده، این است که در بیان حوایج خود، اهداف شروع خود را به گونه ای ادا می کند که هر کس می تواند از آن پی ببرد که حضرت تا چه اندازه به رحمت پروردگارش امید داشته است. به عنوان مثال، پس از این که عرض می کند: «من و فرزندانم را از این که پرستش بتها کنیم، دور بدار»، غرض خود را این گونه بیان می کند:

پروردگارا! به درستی که آنها بسیاری از مردم را گمراه کردند. بیان این هدف در دعای حضرت، بیانگر این نکته است که در انتظار تعلیم و فرمان حضرت حق است و خود را موظف می داند تا منتظر دستور حق باشد. و آمادگی خود را برای هدفی که خدا می خواهد، یعنی هدایت مردم اعلام نماید.

همچنین پس از این که عرض کرد: «پروردگارا، اینک من ذریه خود را در بیابانی بی آب

و علف در کنار بیت الحرام تو سکونت دادم، پس دل‌هایی از مردم را به سوی آنان معطوف بدار و از میوه‌ها روزیشان فرما»، هدف خود را چنین بیان می‌کند: «شاید آنان تو را شکر گزارند». ابراز هدفی مقدس و بزرگ، برای هر خواسته‌ای نشانگر ادب درخواست‌کننده است.

ادب دیگری که حضرت ابراهیم علیه السلام در کلام خود رعایت کرده، این است که در بیان هر حاجتی که مطرح کرده، اسمی از اسمای حسناى الهی را از قبیل «غفور»، «رحیم» و «سمیع الدعاء» بیان کرد. اسم شریف «رب» را در تمامی آن‌ها، تکرار کرده است؛ زیرا ربوبیت خدا واسطه ارتباط بنده با خدای خود و فتح باب در هر دعا است.

ادب دیگر آن حضرت، این است که عرض کرد: «و هرکس نافرمانیم کند، به درستی که تو بخشنده و مهربانی». یعنی نفرین به جان آنان نکرده، بلکه پس از کلام خود، دو اسم از اسماء الله را، که واسطه شمول نعمت سعادت بر هر انسانی است، یعنی «غفور» و «رحیم» را بیان کرده است؛ زیرا دوستدار نجات امت خود و گسترش جود پروردگار خود بود.

حضرت ابراهیم علیه السلام پس از ثنای الهی در دعای خویش چنین می‌گوید:

پروردگارا! مرا حکمی ببخشای و به صالحین ملحقم ساز و برای من در میان آیندگان نام نیک و ذکر جمیلی مرحمت فرما و مرا از ورثه بهشت نعیم قرار ده و پدر مرا بیمارز که وی از گمراهان بود و مرا در روزی که همه مبعوث می‌شوند، رسوا مساز. (شعراء: ۸۲ -

۸۶)

ادبی را که حضرت ابراهیم علیه السلام در این دعا رعایت کرد، این است که خواسته خود را با اسم «رب» شروع کرده است. این امر بیانگر این معنا است که مدبر همه عالم خداست. پس از آن، تنها نعمت‌های حقیقتی و پایدار را درخواست نمود که سرآمد آنها، «حکم» یعنی شریعت و پیوستن به صالحان و نام نیک در میان آیندگان است. این ادب بیانگر این است که از بزرگان خواسته کوچک نداشته باشد.

در این جمله کوتاه، «رب هب لی من الصالحین»، حضرت چند جهت را مد نظر قرار داده است: یکی این که از خداوند فرزند طلب کرده است. دیگر این که از شرّ اولاد ناخلف به پروردگار خود اعتصام جسته است. سوم این که دعای خود را از وجهه یک درخواست دنیایی، به یک چهره معنوی مبدل کرده و در نتیجه، دعایی خدا پسندانه مطرح کرده است.<sup>۱۸</sup>

این گونه دعا کردن حضرت، به صورت عملی به مردم می‌آموزد که چگونه دعا را شروع کنند و چه جملاتی را به کار برند و چه نوع درخواستی را مطرح کنند که هم خواسته های دنیایی برآورده شود و هم نتیجه اخروی پیامد آن باشد.

### ۳. ادب حضرت موسی \*

قرآن کریم در موارد متعددی از حضرت موسی علیه السلام برخوردها و تنش‌هایی را بازگو کرده است. آنگاه که حضرت در مصر بود، آن مرد قبطی را با ضربه ای کشت و برای کشتن او نیز دلیل محکمی داشت. با این حال، وقتی راه های مقابله با رفتارهای منفی را بررسی کرد و زمینه حل مشکل را با راهی بهتر از آنچه انتخاب کرده بود، ممکن دانست، با پذیرش مسئولیت کار خود و این که می‌توانست راه بهتری را برگزیند، به درگاه خداوند چنین عرضه داشت: «پروردگارا به درستی که من به خود ستم کردم. پس ببخشای بر من و خداوند بر او بخشود؛ زیرا او بخشنده و مهربان است.» (قصص: ۱۶) ادب بنده اقتضا می‌کند در مقام بندگی، به نقص کار خود بیشتر توجه داشته باشد، گرچه کارش مجاز باشد.

یکی از آداب درخواست از خداوند این است که بنده فقط عرض حال کند و کلماتی به زبان نیاورد که از آن برداشت شود که درصدد است خداوند را به روند اجابت درخواست رهنمون کند. به همین دلیل، حضرت پس از آن که از مصر بیرون آمد و وارد مدائن گردید، برای دختران حضرت شعیب از چاه آب کشید و با شکم گرسنه در سایه درختی آرمید. به درگاه خداوند کریم ابراز حاجت کرد و به خواسته خود چشم دوخت و عرضه داشت: «پروردگارا، به هرچه که بر من نازل کنی، چه اندک و چه بسیار، محتاجم» (قصص: ۲۴). تشخیص الگوی برآوردن خواسته من به عهده تو است. وظیفه من ابراز حالتی است که در درون من ایجاد شده است. من بیش از این نمی‌گویم تا شائبه بی ادبی استشمام شود.

یکی دیگر از دعاهای حضرت موسی علیه السلام، دعایی است که آن حضرت، در نخستین روز بعثت خود و دریافت اولین وحی آسمانی داشت که خدای متعال آن را چنین حکایت نموده است: «موسی گفت: پروردگارا! شرح صدرم ده و کارم را آسان ساز و گره از زبانم بگشای تا گفتارم را بفهمند» (طه: ۳۵). آنگاه حضرت برای این که این نکته را برساند که دنبال منفعت شخصی نیست و منظور وی نفع عمومی است، گفت: «کی نسبحک کثیراً»

«غرضم از این درخواست‌ها این است که من و همه بندگان، تو را بسیار تسبیح گفته و بسیار ذکر گوئیم».

بیان همه فجایع یک فرد و تفصیل آن، نوعی بی توجهی به مقام مخاطب و دوری از ادب است. به همین دلیل، انسان‌های مؤدب بازگو کردن همه حوادث واقعی را برای مقام بالاتر خود، مناسب نمی‌بینند. گاهی که چاره‌ای جز بازگو کردن نداشته باشند، عذرخواهی می‌کنند. از این‌رو، حضرت وقتی از قوم خود ناامید شد، بر قوم خود نفرین کرد. تفصیل جنایات و فضایح فرعونیان را ذکر نکرد و به اجمال گفت: «خدایا، این‌ها بندگان را از راه راست بیرون می‌برند. پس نعمت‌ها را از آنان بگیر و به آنان فرصت سوء استفاده نده.» البته حضرت به این نفرین اقدام نکرد، مگر بعد از آن که تشخیص یقینی داد که نابودی فرعونیان مطابق مصلحت دین و دینداران است. در این راستا به ظن و حدس پناه نبرد و این نیز بخشی از آداب ضروری به هنگام گفتگو با خداست.

«پروردگارا: به درستی که تو به فرعون و فرعونیان در حیات دنیا زینت و اموال دادی. پروردگارا! تا بندگان را از راه تو، به ضلالت بکشانند. ای پروردگار ما، اموالشان را مانند سنگریزه از حیز انتفاع ساقط کن و بر دل هایشان مهر نه تا قبل از دیدار عذاب دردناک، ایمان نیاورند.» (یونس: ۸۹)

ادب دیگری که حضرت موسی علیه السلام رعایت نمود، این بود که در این نفرین، با این‌که خیلی طولانی نبود، بسیار تضرع نمود، استغاثه جست و ندای «ربنا» را تکرار نمود. پس از آن که حضرت هفتاد نفر از مردان قوم خود را برای میقات انتخاب کرد و صاعقه آنان را هلاک کرد، دوست داشت آنان زنده شوند. گرچه ایشان این خواسته را به زبان نیاوردند، اما از لحن سخنشان فهمیده می‌شود که در آن موقعیت می‌خواستند که آنها زنده باشند. حضرت برای آن که غضب خدا را به رحمت مبدل سازد، ابتدا به صراحت درخواست بخشش کرد.

موسی از قوم خود برای میقات ما هفتاد نفر را انتخاب کرد. وقتی صاعقه آنها را هلاک نمود، موسی عرض کرد: پروردگارا! تو اگر قبل از این هم می‌خواستی آنها را هلاک کرده بودی، اما آیا ما را به جرم پیشنهاد سفهای قوم هلاک می‌کنی؟ من این صاعقه را جز امتحانی از ناحیه تو نمی‌دانم. با این آزمایش، گمراه می‌کنی هر کس را بخواهی و هدایت می‌کنی هر که را بخواهی. تو ولی مایی. ببخشای بر ما و رحم کن به ما که تو بهترین رحم

کنندگانی و برای ما در این دنیا و در آخرت حسنه بنویس؛ چرا که ما به سوی تو هدایت یافتیم». (اعراف: ۱۵۶)

در این دعا، حضرت با جمله «ببخشای بر ما...» سخن آغاز کرد. با این نمونه سخن، فوران غضب الهی را تسکین داد. شاید به این وسیله بتواند زمینه بقای نعمت آماده سازد. این ادب زیبا، موجب شد حضرت به گرفتن حاجت خود موفق گردد. در حالی که، آن حاجت را به زبان نیاورده و زنده شدن قوم خود پس از هلاکت را به طور صریح از خداوند درخواست نکرده بود. همچنین وقتی حضرت از میعادگاه برمی گردد، در حالی که غضبناک بود و با هارون برخورد تندی داشت، در برابر خداوند با لحنی، که پذیرش تقصیر را به همراه داشت، گفت: «پروردگارا، بر من و برادرم ببخشای و ما را در رحمت خود داخل کن و تو مهربان‌ترین مهربانانی» (اعراف: ۱۵۱).

حضرت به هنگام سرپیچی قوم خود از ورود به سرزمین مقدس، خطاب به خداوند عرض کرد: «من فقط مالک خود و برادرم هستم و قوم من از من شنوایی ندارند. پس میان من و این قوم فاسق جدایی بینداز» (مائده: ۲۵).

ادب زیبایی که در این آیه به کار رفته، این است که حضرت با این که غرض خود را بیان مخالفت های شنیع و نافرمانی های زننده قوم خودش بود، اما این غرض را صریحاً بیان نکرد، بلکه از آن به صورت کنایه سخن گفت و عرض کرد. «پروردگارا، من مالک جز خود و برادرم نیستم.» منظور از مالکیت، مالکیت در اطاعت است.

برای این که موقعیت سخت حضرت را در این داستان شناسایی کنیم، باید درک دقیقی از واقعه داشته باشیم. قرآن کریم صحنه را این گونه ترسیم می کند:

پس موسی پر از خشم و اسف به قوم خود بازگشت و گفت: ای مردم آیا نبود که پروردگارتان وعده نکویی به شما داد؟ آیا مدت مفارقتم از شما طول کشید یا خواستید غضبی از پروردگارتان را به جان خود بخرید که چنین ناروا عهد مرا شکستید؟ (طه: ۸۶)

چنان که از سیاق آیات پیدا است، حضرت در مراجعت خود از کوه طور به سوی قوم خود، با این که سرشار از غیظ و غضب بود، ولی در توجه دادن آنان به پروردگار، رعایت ادب نمود؛ چون گفت: «الم یعدکم ربکم». حضرت از کلمه «رب» استفاده کرد، حتی از ضمیری که به حضرت حق برگردد، در این موقعیت استفاده نکرد؛ زیرا چون به کارگیری ضمیر در چنین حالت‌هایی از ادب فاصله دارد.

قوم حضرت موسی علیه السلام در این داستان، ظلم بزرگی مرتکب شدند و زلزله مهیبی ایشان را هلاک کرد؛ چرا که درخواست دیدن خدا را کردند و به شنیدن صدای خدا قناعت نکردند. طبق معنای آیه ۵۵، سوره بقره، که سخنی را از قوم ایشان نقل می‌کند، می‌فرماید: «و اذ قلتم یا موسی لن نؤمن لک حتی نری الله جهره»، شما گفتید: ما به تو ایمان نمی‌آوریم، مگر این که خدا را آشکارا ببینیم. موسی علیه السلام چون می‌دید اگر تنها به میان قوم خود برگردد و خبر مرگ همراهان را برای ایشان ببرد، او را به قتل آنان متهم خواهند کرد و از دین، بیرون خواهند رفت و دعوتش به کلی از بین خواهد رفت، می‌خواست که دوباره افرادی، که براساس زلزله از بین رفته بودند، زنده شوند. اما از آن جایی که موقف و موقعیتی که داشت اجازه نمی‌داد غرض خود را صریحاً به زبان آورد و همراهان خود را به خاطر آن معصیت بزرگی که مرتکب شدند و در نتیجه، مورد غضب شدید الهی قرار گرفتند و هلاک گردیدند، مستحق نمی‌دید که بار دیگر عنایت الهی دستگیرشان شود و چشم به دنیا باز کنند. می‌خواست به طور صریح به زبان بیاورد، بلکه برای این که رحمت خدا را بر غضبش غلبه دهد و رأفتش را برانگیزد، گفت: رب (خدای من) «لوشئت اهلکتهم من قبل.» (اعراف: ۱۵۵)، می‌توانستی قبل از این، همه ما را هلاک کنی و اگر قبلاً چنین کاری صورت می‌گرفت، من به قتل همراهان متهم نمی‌شدم. برای این که ادب را رعایت کرده باشد، به صورت استفهام گفت: از شأن تو و رحمت تو دور است که مردمی را به خاطر اعمال سفهای آنان مؤاخذه فرمایی. «اتهلکنا بما فعل السفهاء منا». پس از همه این‌ها باز حاجت خود را صریحاً اظهار نکرد و با تذلل و شرمساری گفت: «سرپرست ما تویی. ما را بیامرز و به رحمت آر که تو از همه آمرزگاران بهتری» (اعراف: ۱۵۵).

حضرت موسی علیه السلام در این جمله کوتاه، حاجت و دعای خود را در میان دو صفت از صفات خدای متعال، یکی صفت ولایت، که مخصوص به مقام ربوبی است و یکی آمرزش او، که بهترین آمرزش‌ها است، قرارداد. سپس حاجت خود را درخواست نمود و چنین گفت: «فاغفر لنا وارحمنا» «ما را بیامرز و به ما رحم کن» و این بهترین حاجتی است که خدا درخواست آن را از بندگان خود می‌پسندد. حضرت موسی علیه السلام بیان این دو صفت را کافی دانست، از این که به حاجت اصلی خود، یعنی زنده کردن همراهان تصریح کند، ابا داشت و خواست تا با تصریح نکردن به آن، اظهار تذلل و شرمساری نماید و گرنه شکی نیست که مقصودش از این کلام، اظهار حاجت خود بوده، اگر چه بدان تصریح نکرده است.

قرآن درباره این مطلب، می‌فرماید: «ثم بعثناكم من بعد موتكم لعلكم تشكرون؛ «ما شما را پس از مرگتان زنده کردیم تا شاید سپاسگزار باشید.» (بقره: ۵۶) خداوند همراهان موسی را زنده کرد. معلوم است که اگر استجاب دعای موسی در کار نبود، خداوند مردمی را که به عذاب خود هلاک کرد، دوباره آنان را زنده نمی‌کند. دُر این‌جا حضرت، با کنایه خواسته اش را بیان کرد و این، هم به ادب نزدیک است و هم یکی از شیوه‌هایی است که موجب می‌شود مخاطب در پاسخگویی مثبت، رغبت بیشتری برای اجابت احساس کند و پاسخ مثبت بدهد.

برخی در این فکر هستند که همه رفتارهایی را که در طول عمر از آنان صادر می‌شود، توجیه نمایند. حتی رفتارهایی که پس از بررسی، به قبح آن پی برده اند، به نحوی توجیه کرده و به گناه، خطا و یا ترک اولی اعتراف نکنند. این حالت را از حضرت موسی علیه السلام سراغ نداریم، بلکه بر عکس هر جا نقصی در کارش بوده، آن را پذیرفته و بدان اعتراف کرده است. از این رو، هنگامی که طبق فرمان الهی با برادرش هارون به سوی فرعون حرکت کردند، گفتند: ما فرستاده پروردگار جهانیان هستیم، با ما بنی اسرائیل را بفروست و دست از به بردگی گرفتن آنها بردار، فرعون به حضرت گفت: «مگر تو را به هنگامی که نوزاد بودی، نزد خویش پرورش ندادیم؟ و سال‌ها از عمرت را میان ما به سر نبردی؟ سرانجام، آن کار را، که نمی‌بایست انجام می‌دادی، انجام دادی و تو از ناسپاسان بودی» (شعراء: ۱۸ و ۱۹).

این سخن نوعی اعتراض از سوی فرعون به حضرت موسی علیه السلام است. و منظور فرعون این بود که تو فکر کرده ای ما تو را نمی‌شناسیم؟ مگر تو همان نیستی که ما در آغوش خود تو را بزرگ کردیم. ما اسم و رسم تو را می‌شناسیم و خاطرات تو در ذهن ما هست کارهایی را که کرده ای، فراموش نمی‌کنیم. حال چه شده است که یک مرتبه از رسالت سخن می‌گویی؟ تو چگونه با سابقه تاریکی که داری، ادعای نبوت می‌کنی؟

حضرت موسی علیه السلام، در پاسخ فرعون فرمود:

آن کار را هنگامی کردم که از راه بیرون بوم و چون از شما بیم داشتم، از دستتان گریختم. پروردگارم به من فرزاندگی و دانش بخشید و مرا از پیامبران قرار داد. آیا این نعمتی است که تو بر من می‌نهی که پسران بنی اسرائیل را به بردگی گرفته‌ای؟ (شعراء: ۲۰، ۲۱، ۲۲).

در این‌جا حضرت ابتدا کاری که به او نسبت دادند، پذیرفت و بدان اعتراف کرد. با این‌که،



اولین سخن فرعون این مسئله نبود. او ابتدا مسئله پرورش حضرت در دامان خود را مطرح کرده بود و این که تو چه طور از پیامبران شدی؟ حضرت ابتدا به این سؤال پاسخ نداد، بلکه سراغ لغزش خویش رفت.

این آیات سه گانه، پاسخی است که موسی علیه السلام به اعتراض فرعون داد. از تطبیق این پاسخ با اعتراضی که فرعون کرد، برمی آید که موسی علیه السلام اعتراض فرعون را تجزیه و تحلیل کرده و از آن سه اشکال فهمیده، در نتیجه به هر سه پاسخ گفته است: اول این که فرعون از رسالت وی استبعاد کرد و گفت: چنین چیزی ممکن نیست، مگر ممکن است کسی که ما سوابق او را کاملاً می شناسیم و می دانیم فردی است چنین و چنان، رسول خدا شود؟ که جمله «الم نربک فینا ولیداً و لبثت فینا من عمرک سنین»، متضمن آن است. دوم این که عمل او را زشت دانست و او را مفسد و مجرم خواند. جمله: «فعلت فعلتک التی فعلت»، متضمن این معنا است. سوم این که بر او منت نهاد که تو یکی از بردگان مایی. جمله «و انت من الکافرین»، به آن اشاره دارد. طبع کلام اقتضا می کرد که نخست حضرت از اشکال دوم، سپس از اعتراض اول و در پایان از اعتراض سوم، پاسخ گوید. ولی موسی علیه السلام همین گونه پاسخ داد. پس جمله «فعلتها اذاً و انا من الضالین»، پاسخ اعتراض دوم او است که موسی علیه السلام را مجرم دانست و جرمش را بزرگ جلوه داد؛ به این دلیل که به اصطلاح، احساسات علیه او تحریک نشود، حضرت موسی علیه السلام نامی از کشتن نبرد تا قبطیان حاضر در جلسه متأثر نشوند.<sup>۲۰</sup>

اعتراف به لغزش و خطا در آنجا که فرد در تطبیق کلی بر مصداق و تطبیق نظریه بر عمل خطا کرده باشد، نه تنها نقصی برای معترف به حساب نمی آید، بلکه مقتضای حکمت است. پذیرش خطا در برابر مردم انسان را برای پذیرش خطا در برابر خدا آماده تر می سازد؛ زیرا خدا را مالک و صاحب حق اصیل و مطلق می داند.

از سرگذشت زندگی حضرت موسی علیه السلام چنین استفاده می شود که برای رعایت ادب در برابر خداوند، باید از کلماتی چون «رب» استفاده کرد و برای درخواست از خدا، منفعت عموم را در نظر گرفت و در بیان آن چه مایه بی آبرویی دیگران می شود، به اختصار رد شد و درخواست هر چند کم باشد، باید با حالت تضرع، خضوع و خشوع همراه باشد. گاهی لازم است با کنایه سخن گفته شود تا ادب بیشتری مراعات گردد. در همه موارد حتی

جایی که انسان به شدت ناراحت است، باید در به کار بردن نام خدا، نهایت دقت را داشته باشد. از طرفی نیز باید به خطا و لغزش اعتراف کرد.

#### ۴. ادب حضرت عیسی

حضرت عیسی پس از تولد، برای آرامش خاطر مادر و دور کردن سرزنش های قوم از حضرت مریم، شروع به سخن کرد. اولین سخنش این بود که: «انی عبدالله»، «من بنده خدا هستم». ابوالمحاسن گوید: «چون حضرت مریم اشارت به عیسی کرد که این حال از وی پرسید، در این وقت، مردم سنگها برگرفته بودند که مریم را سنگسار کنند؛ چون عیسی به سخن درآمد، گفتند: آن امر عظیمی است. از او پرسیدند: یا غلام من انت؟ تو کیستی؟ عیسی از آنها روی بگردانید، زکریا آمد و گفت: ای غلام، اگر تو را در سخن گفتن دستوری داده اند، با من بگوی که تو کیستی؟ عیسی گفت: «انی عبد الله»؛ «من بنده خدایم». این اولین سخنی بود که حضرت به کار برد تا ثابت کند افتخارش به عبودیت خدا است. نه تنها خود به این اعتراف زینده شد، که به دیگران نیز امر فرمود تا این زینت را برگیرند. آن جا که گفت: «ای بنی اسرائیل! خداوند را که پروردگار من و شما است بپرستید.» (مائده: ۷۲). سرلوحه راه و رسم زندگی در مکتب حضرت عیسی مسیح، عبادت و بندگی خدا است. حضرت در سخنانش این مطلب را عملاً به دیگران نشان داد. از جمله آیات قرآن، گفت و گویی است که حضرت عیسی با پروردگار خویش داشته است. قرآن آن را چنین حکایت می کند:

به یاد آور زمانی را که خداوند فرمود: ای عیسی بن مریم، آیا تو به مردم گفتی من و مادرم را غیر از خدا دو معبود خود بگیرید. عیسی گفت: خدایا! تو منزهی. برای من سزاوار نیست آنچه سزاوار و حق من نیست، بگویم. اگر گفته بودم، به تحقیق تو می دانستی. تو می دانی آنچه در من است و من نمی دانم آنچه در وجود تو است، به درستی که تو بسیار غیب می دانی. من به آنها نگفتم جز آنچه تو امر کردی، این که خدای من و خدای خودتان را عبادت کنید. من تا زمانی که در میان آنان هستم، شاهد رفتار آنهایم. پس چون که من را از آنها بگیری، تو خود رقیب آنهايي و تو بر هر چیز شاهدی. اگر آنها را عذاب کنی، به درستی که آنها بندگان تو هستند. اگر آنها را ببخشی، به درستی که تو عزیز و حکیمی. (انعام: ۱۱۷، ۱۱۸)

حضرت عیسی در این کلام، رعایت ادب را از این جا آغاز کرد که:

اولاً خدای متعال را از آنچه لایق ساحت اقدس او نیست، منزّه دانست و قبل از آن که خود را از آنچه به او نسبت داده اند، منزّه بداند، خداوند را از داشتن این نسبت منزّه داشت.<sup>۲۲</sup>

ثانیاً، حضرت به جای آن که بگوید «من چنین سخنی نگفتم»، می گوید: من کوچکتر از آن هستم که کسی درباره اش توهّم کند که چنین حرفی را زده ام تا نیازمند به انکار باشد. برای من شایسته نیست چیزی را که حق من نیست، بگویم.

ثالثاً، با این سخن که مگر می شود کسی چیزی بگوید و از محدوده علم خدا، که به جمیع غیب محیط است، بیرون باشد. حضرت خدای جل و علا را بزرگ می شمارد. از این رو، می گوید: اگر من چنین سخنی را گفته بودم قبل از همه، خدا نسبت به آن آگاه بود. خداوند آنچه را که در ما وجود دارد می داند، اما ما از آنچه در وجود حق است، بی خبریم.

رابعاً، حضرت می گوید: من فرمانبردار محض خدایم. آنچه امر فرموده بود، انجام دادم و آن، شعار عبودیت حق بود.

خامساً، حضرت می گوید: ولایت، فرمان و دستور از آن خداست. خداوند منان تا به حال به من امر کرده بود در میان آنها باشم و من مطیع بودم و حال هر آنچه دستور فرمایند، امتثال خواهم کرد.

در جای دیگر، وقتی حواریون اصرار کرده و درخواست مائده نمودند، حضرت را در تنگنای سؤال از ذات مقدس حق قرار دادند، حضرت عرض کرد: «بارپروردگارا! برای ما مائده ای از آسمان نازل فرما که عیدی برای امروزیان و آیندگان و معجزه ای از تو باشد و به ما روزی ببخش که تو بهترین روزی دهندگانی» (مائده: ۱۱۴).

با بررسی سخن حضرت به این نکته می رسیم که چه تفاوت چشمگیری میان کلام حواریان و کلام حضرت عیسی علیه السلام است. حضرت عیسی علیه السلام این مائده را،

اولاً، به عنوان «عیدی» که به او و امتش اختصاص داشته باشد، عنوان نموده است. ثانیاً، سخنان طولانی حواریان را درباره فواید نزول آن، از قبیل اطمینان دلهایشان و علمشان به صدق گفتار مسیح و شهادتشان بر مائده همه را با جمله کوتاه «و آیه منک» خلاصه کرده. این خلاصه گویی در برابر مقام والایی ربوبی ادب به شمار می آید.<sup>۲۳</sup>

ثالثاً، چون بیان این درخواست بر حضرت عیسی علیه السلام بسیار سنگین بود، حضرت در واقع در تنگنای این عمل قرار گرفته بود با ترکیب «اللهم ربنا» درخواست خود را آغاز نمود. درحالی که، سایر انبیا، دعای خود را تنها با کلمه: «رب» شروع می کردند. این زیادتی در دعای حضرت، برای رعایت ادب نسبت به موقعیت دشوارتر خود بود.

رابعاً، «غرض خوردن» را که حواریون مقدم بر همه اغراض خود بیان کرده بودند، حضرت آن را در آخر بیان کرد و از طرفی لباس زینت بر آن پوشانید. پس از آن که گفت: «و ارزقنا» در ذیل آن اضافه کرد: «انت خیر الرازقین؛ تو بهترین روزی رسان هستی»؛ تا به وجهی ثنای الهی نیز باشد. بآ این نوع سخن گفتن، حضرت به صورت عملی و الگویی به قوم خویش فهماند که در برابر خداوند مقتضای ادب آن است که باید با عناوین مناسب از خداوند منان تجلیل به عمل آورد و درخواست‌هایی که از اهمیت بیشتری برخوردار است، با بیان اثرات معنوی مطرح نمود.

#### ۵. ادب حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم

از آن جاکه حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم مؤدب به ادب الهی است، آنچه را که خداوند دستور فرماید، آن را دقیق اجرا می کند. دستورات قرآن در مرحله عمل پیامبر، ادب عملی اوست. قرآن کریم به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، برای دعا به چند نکته اشاره می کند: یکی شکل و ساختار دعا و دیگری مفهوم و محتوای درخواست است. خداوند متعال خطاب به حضرت می فرماید: «و بگو پروردگارا مرا به درستی [به مدینه] درون آور و به درستی [از مکه] بیرون بر و برای من از سوی خویش سلطه ای نیرومند [بر دشمنان] قرار بده» (اسراء: ۸۰)؛ یعنی در جهت شکل و نحوه دعا ابتدا وابستگی خویش به حق را خاطر نشان کن و برای همه روشن کن که تدبیر همه کارهای من به دست با کفایت حضرت حق است. آن گاه در محتوا به رموز اصلی پیروزی در هر کار اشاره کن. راه و روش صحیح این است: اولاً، فکر، گفتار و عمل از هرگونه تقلب، خدعه نیرنگ و هرچه برخلاف صدق و راستی است، پاک باشد.

ثانیاً، نه تنها در شروع کار که در ادامه تا پایان کار این صداقت همواره محفوظ بماند. ثالثاً، بگو من تنها هستم و به تنهایی کاری نمی توان انجام داد و با اتکا بر قدرتم در برابر این همه مشکل پیروز نخواهم شد. خدایا، تو مرا یاری کن و یاورانی برای من فراهم

ساز، به من منطقی نیرومند، دلایلی روشن، دوستانی جانباز، اراده ای قوی و عقلی سرشار، که همه از یاوران من در این راه خواهند بود، مرحمت فرما. این ها سه عامل برای نیل به پیروزی است.

خواجه عبدالله انصاری می گوید:

جماعتی از مفسران، این آیه را برای ورود حضرت به مدینه و خروج از مکه ذکر کرده اند. بعضی دیگر آیه را به سال فتح مکه مربوط می دانند که ورود و خروج از مکه مراد است. عده ای دخول در رسالت و خروج از آن را منظور آیه دانسته اند. بعضی وجوهی دیگر بیان کرده اند.<sup>۲۰</sup>

هر ورود و خروجی باید با این سه عامل همراه باشد. گرچه مفسران مواردی را به عنوان شأن نزول آیه بیان کرده اند، اما مورد مخصص نیست. این درخواست با چنین محتوا و ساختاری، آن هم قبل از اذان صبح، که زمان تهجد و شب زنده داری است، به اجابت می رسد. خداوند آن حضرت را از خطرات مصون می دارد. از این رو، حضرت محمد ﷺ با امتثال این امر، به مردم نحوه دعا را بیان کرد و عملاً رفتاری را که سرمشق برای امت باشد، به آنها نشان داد.

### نتیجه گیری

روش انبیای اولوا العزم در قرآن به هنگام درخواست از خداوند منان به صورت عام، این بوده است که حضرت حق را با عنوان «رب» مخاطب قرار داده و خواسته خود را بیان می کرده اند. این می تواند بیانگر این نکته باشد که تناسب برآورده شدن حاجات و رعایت ادب در گفت و گوی با خدا، به اظهار بندگی و پذیرش ربوبیت حق است. شاید این توحید در مقایسه با توحید در خالقیت و امثال آن، از مرتبه بالاتری برخوردار باشد و بیانگر این معنا است که مدبر همه عالم خدای منان است. ربوبیت خدا واسطه ارتباط بنده با خدای خود و فتح باب هر دعا است. این اهمیت به حدی است که عمده ادعای مشرکان، شرک در ربوبیت است. این را از آیات قرآن و سرگذشت انبیا با قوم خود می توان فهمید.

ادب دیگر این است که انسان تنها نعمت های حقیقتی و پایدار را، که سرآمد آنها «حکم» یعنی شریعت و پیوستن به صالحان و نام نیک در میان آیندگان است، از خدای

منان درخواست نماید؛ چرا که درخواست‌ها اگر به امور کم ارزش منحصر شود، مقام درخواست شونده نیز به همان تناسب به چشم می‌آید.

ادب دیگر این است که انسان تنها واقعیتی را که در ذهنش نقش می‌بندد، بیان کند. چیزی را که نمی‌داند مصلحت او در آن هست یا نه، تقاضا نکند. پس هرگاه از خداوند چیزی طلب می‌کند، یا بداند به طور مسلم از امور مطلوب است یا اگر ممکن می‌داند که به مصلحتش نباشد، از خداوند بخواهد که با عنایت به مصلحتش دعا را در حق او مستجاب کند. هیچ بنده ای نباید از آن‌چه می‌داند، تجاوز کند و چیزهایی که مصلحت و مفسده اش معلوم نیست، از مولای خود بخواهد.

ادب دیگر این است که گرچه همه امور به دست خدا است، اما کارها و حالت‌هایی که همانند بیماری و فقر برای انسان مطلوب نیست، به خود نسبت دهد و کارهای مطلوب را به خداوند، همان‌گونه که حضرت ابراهیم علیه السلام این ادب را مراعات نمود و مرض را به خود نسبت داد و گفت: وقتی که مریض می‌شوم، او شفایم می‌دهد تا نشان دهد از خدای متعال جز جمیل صادر نمی‌شود.

ادب دیگر این است که در ردیف هر حاجتی اسمی از اسمای حسناى الهی متناسب با حاجتی که از خدا می‌خواهد، همچون «غفور»، «رحیم» و «سمیع» قرار دهد و اسم شریف «رب» را در تمامی آن حوایج، تکرار کند.

پی‌نوشت‌ها

۱. مرتضی مطهری، سیری در سیره نبوی، ص ۱۸۸.
۲. ابن کثیر، تفسیر ابن کثیر، ج ۵، ص ۱۶۰.
۳. سیدمحمدحسین طباطبائی، المیزان، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی، ج ۱۵، ص ۳۸۱.
۴. علی اکبر دهخدا، لغت نامه، ج ۲، ص ۲۷۷۹.
۵. علی اکبر شعاری نژاد، فرهنگ علوم رفتاری، ص ۲۴۴.
۶. همان ص ۲۶۳.
۷. مصطفی عباسی مقدم، نقش اسوه‌ها در تبلیغ و تربیت، ص ۱۷.
۸. ر.ک: آلن پیرو، فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه دکتر باقر ساروخانی.
۹. علی اکبر شعاری نژاد، فرهنگ علوم رفتاری، ص ۲۴۵.
۱۰. پاول هنری ماسن و دیگران، رشد و شخصیت کودک، ترجمه مهشید یاسایی، ص ۱۸۸.
۱. محمد قطب، روش تربیتی اسلام، ص ۲۵۱.
۲. گوستاوبون، روح التریبیه، ص ۳۳۹.
۳. الهیاس قمی، سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۷۸.
۴. سیدمحمدحسین طباطبائی، المیزان، ج ۶، ص ۴۲۰.
۵. سید همان، ج ۶، ص ۴۲۰.
۶. همان، ج ۶ ص ۳۸۰.
۷. همان، ج ۶، ص ۳۸۲.
۸. همان، ج ۶، ص ۳۸۳.
۹. همان، ج ۸، ص ۳۵۵.
۱۰. همان، ج ۱۵، ص ۳۶۵.
۱. ابوالمحاسن، تفسیر گازر، ج ۶، ص ۱۹.
۲. این نکته در تفسیر المراغی، ج ۷، ص ۶۲ نیز آمده است.
۳. این نکته را مرحوم علامه، نیز در ترجمه تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۴۱۴ آورده است.
۴. این نکته را ترجمه تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۴۱۴ و نیز فخرالدین رازی، التفسیر الکبیر، ج ۶، ص ۱۰۹ آورده است.
۵. حاجه عبدالله انصاری، کشف الاسرار، ج ۵، ص ۶۱۰.

## منابع

- ابن منظور، محمد، *لسان العرب*، بیروت، داراحیاء التراث العربیه، ۱۴۱۶ق.
- امین، نصرت بیگم، *مخزن العرفان*، اصفهان، انجمن حمایت از خانواده های بی سرپرست، بی تا.
- ابن کثیر، اسماعیل، *تفسیر القرآن العظیم*، بی جا، دار الاندلس، بی تا.
- بغدادی، علی، *تفسیر الخازن*، مصر، مطبعة التقدم العلمية، بی تا.
- پیرو، آلن، *فرهنگ علوم اجتماعی*، ترجمه دکتر باقر ساروخانی، تهران، کیهان، ۱۳۷۰.
- جرجانی، ابوالمحاسن، *تفسیر گازر (جلاء الازهان و جلاء الاحزان)*، ۱۳۳۷.
- دهخدا، علی اکبر، *لغتنامه*، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۲۵.
- رازی، ابوالفتوح، *تفسیر ابوالفتوح رازی*، بی جا، چاپخانه علمیه، ۱۳۳۴ ش.
- رازی، فخرالدین، *التفسیر الکبیر*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۱ ق.
- زمخشری، محمود، *تفسیر الکشاف*، تهران، آفتاب، ۱۳۷۳.
- شعاری نژاد، علی اکبر، *فرهنگ علوم رفتاری*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۵.
- طبرسی، ابی علی الفضل، *تفسیر مجمع البیان*، بیروت، دارالاحیاء التراث العربیه، ۱۳۷۹ ق.
- عباسی مقدم، مصطفی، *نقش اسوه ها در تبلیغ و تربیت*، قم، دفتر تبلیغات، ۱۳۷۹.
- عروسی الحویزی، عبدعلی، *تفسیر نورالتقلین*، قم، مطبعة الحکمه، ۱۳۸۵ ش.
- فیض کاشانی، ملامحسن، *تفسیر الصافی*، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۶۲ ش.
- قطب محمد، *روش تربیتی اسلام*، محمد مهدی جعفری، شیراز، دانشگاه شیراز، ۱۳۷۵.
- قمی، عباس، *سفینه البحار*، کتابخانه سنایی، ۱۳۶۳.
- لوبون، گوستاو، *روح التریبه*، ترجمه عادل زعبتر، مصر، مطبعة داراحیاء الکتب العربیه، ۱۹۴۹ م.
- ماسن، پاول هنری و دیگران، *رشد و شخصیت کودک*، ترجمه مهشید یاسایی، تهران، مرکز، ۱۳۸۰.
- مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۲.
- مراغی، احمد مصطفی، *تفسیر المراغی*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۹۸۵ م.
- مطهری، مرتضی، *سیری در سیره نبوی*، قم، صدرا، ۱۳۶۷.
- مغنیه، محمدجواد، *التفسیر الکاشف*، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۸۱ م.
- مکارم، ناصر و دیگران، *تفسیر نمونه*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۶.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، المیزان، ترجمه محمدباقر موسوی، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۶۴.
- میبدی، رشیدالدین، کشف الاسرار و عدة الابرار، معروف به تفسیر خواجه عبدا... انصاری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱.